تبار ساكنان مدينه اندکي پيش و پس از اسلام

هادي انصاري

\* يهود

آيا يهوديان مدينه از بني اسرائيل بوده‌اند و يا عرب‌هايي بودند كه بر دين يهود گرويدند؟

گمان نمي بريم به آساني بتوان به اطلاعاتي دست يافت كه حقيقت وجود و تبار آنان در مدينه، در دوران كهن را نشان دهد؛ زيرا بررسي در اين زمينه نياز به متن‌هاي تاريخي روشن و قابل اعتماد دارد كه بررسي كننده، در آن به تجزيه و تحليل بپردازد، در حالي متأسفانه در اين زمينه اطلاعات و اسنادي در دست نيست.( 1 ) ليكن باز اين حقيقت نمي‌تواند ما را از اشاره به موارد خلاف در منابع، راجع به ريشة يهود و چگونگي فرود آمدن آنان در يثرب باز دارد. برخي از تاريخ نگاران معاصرگفته‌اند: يهود از جمله افرادي بوده‌اند كه در سپاه نبونيد، روزي كه به تيما وارد شد، خدمت مي‌كرده اند. آنان در تيما و ديگر موقعيت‌هاي حجاز و نيز در يثرب سكونت گزيدند.( 2 ) با توجه به اين‌كه در اخبار نوشته شده‌اي كه دربارة نبونيد وجود دارد، هيچ‌گونه اشاره‌اي به وجود يهوديان در لشكر او و يا سكونت دادن آنان در اين دو سرزمين نشده است.( 3 ) در صورتي‌كه اين روايت درست باشد، شايد آنان تعدادي اندك بوده و نقش مهمي در آن لشكر را ايفا نمي‌كرده اند.

همچنين اشاره شده است که تعدادي از لوح‌هاي نبطيان در حجر و در نقاط ديگر از سرزمين نبط، نام‌هاي عبري به‌دست آمده است كه اشاره مي‌کند صاحبان آنان از يهود بوده‌اند.( 4 ) اين نوشته‌ها به قرن نخست ميلادي (تا سال 307) باز

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . جواد: المفصل، ج 6، ص 511

2 . جواد: المفصل، ج 6، ص 513

تيماء؛ شهري است پيرامون شام، ميان شام و وادي القري بر سر راه حاجيان شام و دمشق. امروزه اين منطقه در بخش شمال غربي كشور عربستان سعودي در شمال شهر اعلاء قرار دارد كه داراي زميني حاصلخيز و پوشيده از كشتزار است. (كحاله عمر: جغرافية شبه جزيرة العرب، ص 129) تيماء يكي از شهرهاي كهن به شمار مي آيد كه داراي نقش گسترده اي در تاريخ سياسي و اقتصادي جزيرة العرب داشته است. اين ويژگي به‌علت قرار گرفتن اين شهر بر راه تجارتي ميان شمال و جنوب بوده است. ( الضاري، دكتر عبدالرحمان طيب: لمحات عن بعض المدن القديمة في شمال غربي الجزيرة العربية، مقاله اي كه در مجله الداره، شمارة 1، سال اول، 1395 هـ / 1975 م، رياض، ص82 به چاپ رسيد). برخي از سنگ نيشته هايي كه اخيراً در سال 1956م. در حرّان به‌دست آمد، اشاره به آن دارد كه نبونيد در تيماء شهري زيبا بنا نمود كه در آن كاخي شبيه به كاخ بابل قرار داشت. (انصاري، د. عبدالرحمن: همان مصدر و همان مكان).

نبونيد يا نابونهيد، يكي از پادشاهان بابل به شمار مي‌رفته است. او در سال 555 ق.م پس از سه نفر از خانوادة نبوخذ نصر (پادشاه مشهور بابل) كه مدت هفت سال فرمانروايي را در دست داشته و ظلم‌ها و سختي‌ها بر مردم وارد ساختند، به فرمانروايي رسيد. او در سر كشورگشايي را مي پرورانيد و در اين راستا شمال سوريه را تسخير كرده و تا حماة رسيد. سپس تا جنوب غزه پيش رفت و از آن پس متوجه سرزمين تيماء گرديد. (صالح، د، عبدالعزيز: الشرق الأذي القديم. ج1، صص560 و 561).

Relation In Pre-Islamic Times by Josef Horovoty p 170

جواد علي نيز آن را در كتاب المفصل خود در، ج6، ص513 نقل كرده است.

حِجْر: (به كسر حاء و سكون جيم): نام سرزمين ثمود وادي القري ميان شام و مدينه. (ياقوت: معجم البلدان، ج2، صص220 و 221).

4 . جواد: همان مصدر، ج6، ص513

34

مي‌گردد.( 1 )

با وجودِ پناهندگان يهودي در سرزمين عرب، طبيعي به نظر مي رسد كه بعضي از آنان، كه در قرن اول ميلادي در فلسطين زندگي مي‌كردند، به سوي بلندي‌هاي حجاز و به يثرب روي آورده باشند، اين جابه‌جايي پس از دستيابي روميان بر سرزمين شام و قتل و كشتار عبري‌ها به جانبداري از عموزادگان خود، صورت پذيرفت. يهوديان، سرزمين حجاز و يثرب را به‌علت دور از دسترس بودن روميان انتخاب كردند.( 2 ) از سوي ديگر يهوديان، عرب‌هاي ساكن در محدودة شرق غربي Limes Arabics را خويشاوند خود به شمار مي آوردند؛ زيرا آنان از نسل اسماعيل و ابراهيم بوده‌اند. بنابراين، آنان را از رَحِم خود به شمار مي‌آوردند و آرزوي پذيرش دين حضرت ابراهيم (عليه السلام) ، نياي عرب و يهود را داشتند.

در اينجا ضروري مي‌دانيم اشاره كنيم كه برخي از پژوهشگران معاصر، تمايل به آن داشته‌اند كه رابطة يهود و عرب در حجاز و يثرب را به دوران‌هاي بس كهن بازگردانند و در اين راستا، آنان اين رابطه را به بيش از هزار سال پيش از ميلاد حضرت مسيح (عليه السلام) يعني پس از خروج بني‌اسرائيل از مصر به فرماندهي حضرت موسي (عليه السلام) دانسته‌اند.( 3 ) قوم يهود ـ به هنگام پيشروي به سوي فلسطين و شام ـ همگي ـ رنج و سختي فراواني را تحمل كردند.( 4 ) شايد به علت عدم توانايي به بازگشت به سوي مصر، گروه‌هاي اندكي از آنان، كه در جستجوي امنيت و سلامتي و رفاه بوده و براي فرار از سختي‌هاي زندگي و كمبود توشه‌اي كه در دسترس داشتند، نظير (خيار و هندوانه و تره و پياز و سير)( 5 ) پناه به سوي حجاز را ترجيح دادند. آنان شكايت خويش را، هنگام عبور از صحراي سيناي خشك و بي حاصل، با حضرت موسي (عليه السلام) در ميان گذاشتند.( 6 ) از سوي ديگر در آن هنگام منطقة حجاز و اغلب بخش‌هاي جزيرة العرب از پردرخت‌ترين سرزمين‌هاي خداوند به شمار مي‌آمد.( 7 )

برخي از شرق شناسان اشاره كرده‌اند كه قبايل عبري، در سال 1255ق.م. در هجرت خود از مصر، به سوي فلسطين در سينا و نفود توقف كردند و حضرت موسي (عليه السلام) با زني عرب، كه خدايي بياباني و سنگدل به‌نام ياهو را عبادت مي‌كرد،

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . جواد، همان مصدر، ج 6، ص 518 ؛ شريف: مكه والمدينه، ص 307

2 . لاندو: الاسلام والعرب، (ترجمه به عربي منير بعلبكي، بيروت 1962 م. ص16 ؛ جواد، همان مصدر، ج 6 ص 514 و نيز نظر شد به پاورقي شماره 1، همان مكان).

3 . شنوده، اليهود، صص 29 ـ 26؛ جواد، همان مصدر، ج 6 ، ص 511

4 . شنوده، اليهود، ص 34

5 . شنوده، همان مصدر.

6 . همان مصدر.

7 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 159

35

ازدواج نمود. اين خدا هماني است كه پس آن، «يهوه» خوانده شد.( 1 )

از اين روايت، چنين برمي‌آيد كه در دوران حضرت موسي (عليه السلام) ارتباطي عميق ميان يهود و عرب وجود داشته، كه در آن هنگام، جابه‌جايي براي دستيابي به چراگاه‌ها ـ چه در صحراي جزيرة العرب و يا در صحراي سينا ـ در نهاد آنان قرار داشته است. ديدگاه آنان به فلسطين چنان بود كه‌ اين منطقه در امتداد طبيعي حجاز قرار داشته و در نتيجه طبيعي بود كه ساكنين اين دو منطقه با يكديگر روابطي داشته باشند.( 2 )

پي‌گيري روايات تاريخ نگاران مسلمان درباره پيوند يهود با مردم مدينه نيز آشكار مي‌سازدكه آنان نيز اين جماعت را به‌دوران حضرت موسي (عليه السلام) باز مي‌گردانند. آنان اين پيوند را به عوامل سياسي و گاه ديني( 3 ) ارتباط مي‌دهند. برخي از تاريخ نگاران عوامل سياسي را قدرتمند شدن عماليق ساكن در يثرب و جحفه در سرزمين حجاز عنوان كرده‌اند. عماليق در اين هنگام دست به حمله‌هاي فراوان و پي درپي بر بني اسرائيل در شام زدند؛ به‌طوري كه آنان را ناگزير ساخت كه به حضرت موسي (عليه السلام) شكايت برند. از اين‌رو، حضرت لشكري را مهيا ساخت و فرمان داد كه همگي آنان را كشته و هيچ فردي را زنده نگذارند. لشكريان نيز چنين كردند و تنها در اين ميان، فرزند پادشاه آنان، كه ارقم خوانده مي‌شد را زنده نگاه داشته، سپس به شام مراجعت كردند كه در اين هنگام حضرت موسي (عليه السلام) درگذشته بود.

بني اسرائيل به آنان گفتند: شما سرپيچي كرده و از فرمان موسي روي گردانيده‌ايد، پس ما شما را پناه نمي‌دهيم. لشكريان گفتند: ما نيز به همان سرزميني كه بر آن غلبه كرديم، باز مي‌گرديم. آنگاه به سوي يثرب بازگشتند و در آن سكونت گزيدند و زاد و ولد كردند.( 4 )

اما برخي ديگر، عامل مذهبي را در اين ارتباط و پيوند دخالت داده و گفته‌اند: هنگامي‌كه حضرت موسي (عليه السلام) با گروهي از بني‌اسرائيل حج‌گزارد و در راه بازگشت از مدينه عبور كردند. اين شهر را مطابق با ويژگي‌هايي كه دربارة پيامبر آخرالزمان در تورات آمده بود، ديدند. گروهي از آنان تصميم به سكونت در آن

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . Landav. R; Islam and th Arab p.13 (london 1958)

و نيز نظر كنيد به ترجمه عربي منير بعلبكي (بيروت 1962م)، ص 17

2 . جواد، المفصل، ج 6 ، ص 513

3 . سهيلي، الروض الأنف، ج 2، ص 250 و 251 ؛ سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 157

4 . سهيلي، همان مصدر، ج2، صص 250 و 251

36

گرفتند. از اين‌رو، در موقعيت بازار بني‌قينقاع فرود آمدند. سپس گروهي از عرب‌ها به آن‌ها پيوسته و به كيش آنان درآمدند.( 1 ) در كنار آن، روايات ديگري، از برخي تاريخ نگاران اسلام و جز اين ها در دست است كه اشاره مي‌كنند فرود آمدن يهود در حجاز به دوران نبوخذ نصر يا بخت‌نصر باز مي‌گردد. او هنگامي كه به فلسطين آمد، گروهي از يهوديان به سوي وادي القري و خيبر و تيماء و يثرب گريختند و تا ظهور اسلام در اين مكان ها سكونت داشتند.( 2 )

آيين يهود در ميان عرب ها راه يافت،( 3 ) از آن جمله ميان قبيلة حمير و بني‌كنانه و بني حارث و كنده( 4 )، و غسان( 5 )، و بلي( 6 ) و از اوس و خزرج( 7 ) نيز گروهي اين آيين را اختيار كردند. دربارة اختيار كيش يهود از سوي اوس و خزرج اشاره شده است؛ زني‌كه فرزندش زنده نمي‌ماند، با خود عهد مي‌بست در صورتي كه فرزندش زنده بماند، او را به كيش يهود درآورد.( 8 ) اين مطلب اشاره به آن دارد كه يهوديت در ميان اوس وخزرج رواج نداشته وپذيرش‌آن نيز ازروي رغبت وخرسندي نبوده است. از اين رو، ما را به اين حقيقت رهنمون مي‌سازد كه ديدگاه عرب نسبت به پذيرش آيين يهود با بدي و ستم همراه بوده است، تا آنجا كه يهودي شدن برابر با هلاك گرديدن بوده است. به اين معنا كه مادر ترجيح مي داده فرزندش زنده بماند حتي اگر يهودي باشد! به بياني ديگر يهودي شدن فرزندش بهتر از مرگ او بوده است! البته اين نمي تواند وجود گروه‌هاي اندكي از ميان قبايل عرب را كه با داشتن اهداف سياسي ويژه‌اي آيين يهود را پذيرفته باشند؛ مانند كعب بن الاشرف، كه از قبيلة طي به شمار مي‌آمد، سپس شخصي از بني نبهان كه پدرش به مدينه آمد و با بني نضير پيمان بست و سپس در ميان آنان به مقام والايي دست يافت و با زني از آنان ازدواج نمود.( 9 )

همچنين در اين ميان مي‌توان جبل بن جوال بن صفوان بن بلال ذبياني ثعلبي را نام برد كه از بنوقريظه بود.( 10 ) و حييّ بن أخطب كه از بني نضير به شمار مي رفت.( 11 ) گروهي او را در نسب عتيبة به حارث بن شهاب بن حدي تميمي، قهرمان عرب دانسته‌اند.( 12 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سمهودي: همان مصدر، ج 1، ص 157

2 . Donyy, R. Die Isrealiten zu mekka, s.

جواد علي آن را در كتاب خود المفصل: ج6، صص 517 و 518 نقل كرده است.

نبوخذ نصر يا بخت‌النصر: پادشاه بابل لشكري به سوي فلسطين گسيل داشت و پادشاه يهودي آن را به قتل رسانيده و قوم او را در سال 597 ق.م. آواره ساخت (صالح، د. عبدالعزيز، الشرق الاذي القديم، ج1، قاهره، 1977م، ص277).

3 . ابن اسحاق، السيره، ج1، ص 359 ؛ ابن حجر، الاصابه، ج1، ص 222 ؛ سمهودي: وفاء الوفا، ج1، صص 279 و 280 ؛ جواد، المفصل، ج 6 ، ص 514 (به پاورقي شماره 1 همان صفحه مراجعه نماييد) رستم، الروم، ص24

4 . ابن قتيبه، المعارف، ص 621

5 . بلخي، البدء والتاريخ، ج4، ص31

6 . سمهودي، همان مصدر، ج1، صص 162 و 163

7 . طبري، جامع البيان، ج3، صص 13 و 14

8 . طبري، همان مصدر.

9 . ابن اسحاق، السيره، ج1، ص359 ؛ سمهودي: وفاء الوفا، ج1، صص 279 و 280

10 . ابن حجر، الاصابه، ج1، ص222

11 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص359

12 . سهيلي، الروض الأنف، ج 2، ص289

37

به نظر مي‌رسد كه در اين ميان يهودي شدن گروهي نيز وجود داشته است. اين اتفاق در فاصلة زماني ميان دو قرن چهارم و پنجم ميلادي صورت گرفته است.( 1 ) اشاره شده است كه مردم يمن همگي آيين يهودي را پذيرفته و آن را دين رسمي خود به شمار مي‌آوردند.( 2 ) همچنانكه گروهي از بني حارث بن كعب و جمعي از غسان و جماعتي از جذام به اين كيش درآمدند.( 3 )

از آنچه گذشت چنين به‌دست مي‌آوريم كه شهرونداني عرب وجود داشته‌اند كه به آيين يهود درآمده و گروه‌هاي خاصي را تشكيل مي‌داده‌اند. و اين حقيقت ما را به اين باور مي‌رساند كه يهوديان بني‌قريظه و بني‌نضير و برخي ديگر از يهوديان حجاز، خود عرب‌هايي بوده‌اند كه آيين يهود را پذيرفته بودند.

و نيز در نسب بنوقريظه و بني‌نضير گفته شده كه آنان تيره‌اي از جذام( 4 ) بوده‌اند. و نيز اشاره شده‌كه يهودي شدن افراد و قبايل يادشده، در دوران عاد؛ يعني دوران سمؤال( 5 ) اتفاق افتاده است. سمؤال همان شخصي است كه داراي روابط دوستانه با امرؤالقيس كندي بوده و در فاصلة قرن پنجم و ششم ميلادي مي زيسته است.( 6 )

اگر گفته‌هاي پيشين دربارة نسب بنو‌قريظه و بني‌نضير تا بني‌اسرائيل را در نظر بگيريم، متوجّه مي‌شويم كه آنان از فرزندان خزرج بن صريح بن سبط بن يسع بن سعدبن لاوي بن جبربن نحام بن عازربن عيزربن هارون بن عمران (عليه السلام) ( 7 ) مي‌باشند.

در اينجا اگر تنها از بيان نسب خزرج بن صريح بگذريم، ملاحظه مي‌كنيم كه سايرين همگي داراي نام‌هاي يهودي بوده‌اند كه طبيعتاً برخي از آنان نام پيامبران مي باشد.

به نظر مي‌رسد وجود نام خزرج در آغاز اين نسب، نشان دهندة آن است كه اغلبِ نام‌هاي اولية آنان عربي( 8 ) مي‌باشد. كه خود نشان دهندة ارتباط آنان با خزرج و شايد نسب عربي آنان باشد و پذيرش نام‌هاي يهودي پس‌از نامهاي عربي بدين منظور بوده است‌كه با ارتباط دادن نسل خود با پيامبران دينشان، اهميت و احترام خويش را بالا ببرند.

در اينجا مي‌گوييم كه يهود بني‌قريظه و بني‌نضير، كه در دوراني نه چندان دور

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . جواد، المفصل، ج6 ، صص 539 و 540

2 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج1، ص12 و پس از آن ؛ يعقوبي: تاريخ، ج1، ص259 ؛ جواد: همان مصدر، ج 6، ص 537 و دنباله آن.

3 . يعقوبي، همان مصدر، ج 1، ص257

4 . يعقوبي: تاريخ. ج2، صص 49 و 52 . و جذام: همان عمرو بو عديب بن حارث بن مرة بن أدد بن زيد بن يثجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن سبأ است. (ابن حزم، الجمهرة، صص 419 و 420). به‌نظر مي‌رسد بني جذام در دوران امويان به شمال هجرت كرده و از نسب اصلي خود دور شدند. در اين باره اشاره گرديده است كه روح بن زنباع كه خود از بني أفصي بن حرام بن جذام به شمار مي‌آمد، تصميم داشت كه نسب جذام را به مضر برگرداند و مي‌گويد:

جذام بن اسده برادر كنانه و اسد هر دو فرزندان خزيمة بن معركة بن الياس بن مضر بوده‌اند. (ابن حزم: همان مصدر، صص420 ـ 421).

5 . يعقوبي: همان مصدر، ج2، ص 52 ؛ ضيف (د. شوقي)، العصر الجاهلي، ص 239

6 . ابن خلدون، تاريخ: ج 1، صص 95 ـ 91، (چاپ قاهره، 1355 هـ).

7 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 161

8 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، صص 359 و 360 ؛ شريف: مكه والمدينه، صص 296 و 297

38

به يثرب هجرت كرده بودند، پس از آميزش با عرب‌هاي يثرب و تأثيرپذيري از آنان، نام‌هاي عربي را براي خود انتخاب كردند. در صورتي كه اين گفتار بر غير آنان صحيح باشد، دشوار است به يهوديان و يا بر هر امت ديگري كه داراي قوام و اصول و ديني هستند، چنين باور داشت؛ زيرا يهوديان به هنگام فرود آمدنشان در يثرب، در اوج قدرت و برتري بودند.( 1 ) در حالي‌كه در آن هنگام عرب‌هاي جاهلي هيچ‌گونه قدرت و يا ميراث مذهبي را با خود همراه نداشتند كه بتوانيم بگوييم نام‌هاي خود را بر يهوديان تحميل كردند.( 2 ) همچنانكه ـ پس از آن ـ چه دربارة يهوديان و يا نسبت به ديگر مليت‌ها در دوران فتوحات اسلامي اتفاق افتاد.( 3 )

اشاره گرديده است كه زبان عبري در نام‌گذاري بسياري از سرزمين‌هايي كه يهوديان در حجاز مورد سكونت خويش قرار دادند؛ همچون وادي بطحان مدينه، تأثيري آشكار داشته است. كه اين نامگذاري در عبري به معناي «اعتماد» است. همچنين وادي «مهزور» در مدينه به معناي «مجراي آب» و نيز كلمه أريس در زبان عربي و آرامي بر كشاورز كشت كار به‌كار برده مي شده است. چاه رومه كه عثمان بن عفان آن را از شخصي يهودي خريداري نمود، به معناي «چاه بالاي منطقه»( 4 ) مي‌باشد.

از اين مطلب چنين به‌دست مي‌آيدكه نژاد يهود قديم درحجاز، در نام‌گذاري بعضي موقعيت‌هايي كه در آن‌ها فرود آمده بودند، مؤثر بوده‌اند، كه اين خود گواه بر تأثيرگذاري بيگانگان بر سرزميني است كه آن را از سوي خود اشغال كرده‌اند.

از ديگر گفته‌هايي كه دربارة عرب تبار بودن بني‌نضير و بنوقريظه از سوي سمهودي عنوان شده، آن است‌كه بني‌قريظه خود ادعا مي‌کردند كه از نسل شعيب پيامبر مي‌باشند و شعيب خود از بني جذام به شمار مي‌آمد.( 5 ) در صورتي كه اين گفته درست باشد، شكي در عرب تبار بودن آنان وجود نخواهد داشت.

چنين به نظر مي رسد كه بنوقريظه و بني نضير و ديگران از آن ها، در هجرت به مدينه پيشگام بوده‌اند. در اين باره سمهودي مي‌گويد: هنگامي كه روميان بر شام غلبه يافتند، قريظه و نضير و هدل به دنبال افرادي كه در حجاز سكونت داشتند، از

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . كستر، الحيره ومكه، ص 11 ؛ شريف: مكه والمدينه، صص306 و 320

2 . شريف، همان مصدر، ص320

3 . بارتولد (واسيلي ولاديمير): تاريخ الحضارة الاسلاميه (ترجمه به عربي از سوي حمزه طاهر، ط 3 قاهره، 1958م). ص 33، بركلمان (كارل)، تاريخ الشعوب الاسلاميه، صص 119 ـ 93

4 . ولفنسون ؛ تاريخ اليهود في بلاد العرب، ص 17

5 . سمهودي: وفاء الوفا، ج 1، ص 162. اما درباره نسب شعيب (او پيامبر در قومي بود كه به آن "حضورا" مي گفتند. اين قوم از بني ارفخشذبن يقطن ابن عابربن شالخ بن الفخشذ و جرهم و حضرموت و سلف آنان از عموزادگان آن‌ها به شمار مي آمدند) سرزمين حضورا در "رس" قرار داشت كه همه جزو كفار و بت پرستان بودند. پيامبري از ميان آنان برگزيده شد كه نام او شعيب بن ذي مهرع بود. آنان نيز همانند امت هاي ديگر، پيامبر خويش را كشتند. (ابن خلدون: تاريخ، چاپ قاهره، 1355 هـ ، ج 1، ص 46). اشاره شده است كه سرزمين جرهم در يمن بوده و به زبان عبري سخن مي‌گفته‌اند. متني را كه ابن خلدون آورده است نشان از آن دارد كه حضورا را عموزادگان حضرموت و جرهم به شمار آورده است. بدين معني كه "حضورا" قبيله‌اي همانند قبيلة جذام در جنوب بوده و ويژگي‌هاي آن را داشته است. و نيز گفته شده است كه سرزمين حضورا كه همان رس است از آنِ حضرموت بوده است. (جواد، المفصل، ج 1، ص 347). گفتارهايي كه در اين زمينه در دست ما مي باشد، نگرشي گسترده تر بر جذام و حضورا بيش از ارتباط مكاني آنان به ما نمي دهد. افزون بر اين همچنانكه پيش از اين گذشت تنها ادعاي بني قريظه كه آنان از نسل شعيب و از بني جذام هستند را در دسترس خويش داريم. (ابن حزم: الجمهره، ص 334 ؛ سمهودي: همان مصدر، ج 1، ص 162) همچنين در "جمهره" اشاره غيرمستقيمي را بر خويشاوندي جذام و حضورا، به طوري‌كه نسب آنان در سبأ جمع مي گردد، ملاحظه مي نماييم. جذام همان بني عدي بن حارث بن مرة بن أردبن زيدبن يشجب ابن عريب بن زيدبن كهلان بن سبأ مي باشند. (ابن حزم: همان مصدر، صص 421 ـ 418). اما نسب حضورا عبارت است از عدي بن مالك بن زيدبن سهل بن عمروبن قيس بن معاوية بن جشم بن عبدشمس بن وائل بن غوث بن قطن بن عريب بن زهيربن غوث بن أيم بن هميسع بن حمير ابن سبأ (ابن حزم: همان مصدر، ص 434). از اين رو ملاحظه مي كنيم كه جذام و حضورا در سبأ به هم مي رسند و سبأ نامش عامر ابن حسنة بن يشجب بن يعرب بن يقطن بن قحطان كه در قحطان همه يمني ها جمع مي گردند. (ابن سعد، الطبقات، ج3، ص 419).

39

شام گريختند.( 1 )

بني‌هدل از عموزادگان بني قريظه و نضير به شمار مي‌آمده و از آنان نبودند بلكه نسب آنان به بالاتر از آن‌ها؛ يعني بني اسرائيل باز مي‌گشته است.( 2 )

تاريخ به وجود بني‌جذام در شام و حسمي( 3 ) اشاره دارد و اين كه آنان داراي منزلتي ويژه و رهبري در ميان عرب‌هاي شام را داشته‌اند.( 4 ) اغلب آنان از مسيحيان به شمار مي‌آيند.( 5 )

مسيحيت دين رسمي دولت روم به شمار مي‌آمد. بنابراين، پذيرش دين مسيحي از سوي بني جذام به معناي فرمانبرداري در برابر دولت روم بوده است.( 6 )

مطلبي كه ملاحظه خواهيم كرد آنان را به سرپيچي و خروج بر دين رسمي دولت واداشت.( 7 ) گواه ديگري كه نشان از عرب تبار بودن بني قريظه و بني نضير دارد، عدم پايبندي آنان به عادات و رسوم يهوديان بوده است؛ زيرا يهود ادعاي آن داردکه از نژادي پاك برخوردار بوده و مي‌بايست از خويشاوندي با مليت‌هاي ديگر، غير از يهود خودداري نمايد. در حالي كه مي‌توان ملاحظه کرد كه بني قريظه و بني‌نضير از راه ازدواج با قبايل عرب، همچون بني ذبيان ابن ثعلبه( 8 ) و بني تميم،( 9 ) و بني نبهان از طي( 10 ) و كنده( 11 ) خويشاوند گرديدند. از سوي ديگر ملاحظه مي‌کنيم كه عرب‌هاي يهودي شده، بر ارتباط نسبي خود با اين دو قبيلة يهودي و نه ديگر قبايل يهوديِ مدينه، اصرار ورزيده و خود را چه به صورت ازدواج و چه به صورت نسبي از آنان به شمار مي‌آوردند.

اين كشش و گرايش، طبيعي به نظر مي‌رسد و در نتيجه اقتضاي پيوند و رابطة نيرومند خوني ميان آنان بوده و خود را همانند ديگر عرب‌ها پيوسته به‌يكديگر دانسته و از همان تقاليد و سنت‌هاي عربي پيروي مي‌كردند. بسياري از تاريخ نگاران مسلمان به هنگام سخن از برخي يهوديان منسوب به بني‌قريظه نظير عبدالرحمان بن زبيربن يأطا، اين مطلب را مورد توجه خويش قرار داده‌اند؛ به‌طوري‌كه ابن خياط دربارة او گفته است: او از بني اسرائيل به شمار نمي‌آيد.( 12 ) اين گفته تصوّري را كه پيش از اين در آن گام برداشتيم، گواهي مي‌نمايد؛ زيرا در اين راستا مي‌گوييم ميان يهود و

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 160

2 . ابن اثير، اسدالغابه، ج 1 ص 69 و70

3 . بلاذري، فتوح البلدان، ج 1، ص 71 ؛ زمخشري، الاصنام، ص 38

سكونتگاه جذام، در حوالي أيله بر خليج عقبه كه در سرزمين حجاز به شمار مي آمد و در دوران پيامبر خدا|يكي از دشت‌هاي آن به وادي شنار معروف بود. (ابن اسحاق: السيره، ج 4، ص 1030، و نيز ابن حزم: همان مصدر ص 421).

4 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 4، ص 1011 ؛ ابن حجر، الأصابه، ج3، ص 213

5 . بلاذري، همان مصدر، ج 1، ص 71 ؛ ابن حجر: همان مصدر، ج 3، ص 213

6 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 4، ص 1011 ؛ ابن حجر: همان مصدر، ج 3، ص 213

7 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 4، ص 1011

8 . سهيلي، الروض الأنف، ج 2، ص 289

9 . همان.

10 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 359 ؛ سمهودي: وفاء الوفا، ج 1، ص 279 و 280

11 . ابن حجر، همان مصدر، ج 2، ص 359

12 . طبقات، ص 123

40

بني‌اسرائيل تفاوت وجود دارد چون كلمة يهود اشاره به نسب و ديانت با هم دارد، در حالي‌كه مقصود از كلمة بني‌اسرائيل، نسب اوست و نه چيز ديگر.

اما در مورد نسب بني‌قينقاع، به‌نظر مي‌رسد كه آنان باقي مانده‌هاي تبار بني‌اسرائيل بوده‌اند و سكونت آنان در يثرب به پيش از ميلاد باز مي‌گردد. اين بهره‌گيري را از آنچه پيش از اين دربارة فرود آمدن بني اسرائيل در دوران حضرت موسي (عليه السلام) در يثرب بر ساكنين پيشين عرب آن، از عماليق به‌دست مي‌آوريم؛ زيرا در آنجا اشاره‌گرديده است كه آنان در موقعيت بازار بني‌قينقاع( 1 ) فرود آمدند. اين‌گونه اشاره، به همراه ياد كردن نام بني قينقاع، ما را بر اين پندار وا مي‌دارد كه آنان از نخستين ساكنان يهود مدينه به شمار مي‌آمدند. فرض بر اين است كه تغيير جايگاه آنان، امكان پذير نبوده، نخست آن‌كه هيچ‌گونه اشاره‌اي در تاريخ نسبت به تغيير گروهي آنان با هدف جابه‌جايي در موقعيت مسكن نشده است. دوم آن‌كه محدود بودن موقعيت مسكوني مدينه به آساني چنين امكاني را به دست نمي‌داد. پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به قبيله بني قينقاع به عنوان صاحبان دانش و معرفت در ميان يهود مدينه مي‌نگريست. از اين رو، هنگامي كه حضرت ضروري دانست كه براي تشويق يهوديان در پذيرش اسلام جلب محبّت آنان را نمايد، بني قينقاع را در بازارشان گرد آورده، فرمود:

«اي جماعت يهود، از سرانجامي كه پروردگار متعال از رنج و محنت نصيب قريش‌گردانيد، پند گيريد و اسلام آوريد؛ زيرا خود مي دانيد كه من همان پيامبر برگزيده و فرستاده از سوي خداوند مي باشم و اين حقيقت را در كتاب خود و در عهدي كه خداوند با شما بسته است، مي بينيد.»( 2 )

بني‌قينقاع (از ديدگاه اقتصادي) نسبت به ديگر يهوديان يثرب، جايگاه پايين‌تري داشتند. پيشة آنان صنعت و زرگري( 3 ) بود و اين پيشه را عرب پست شمرده و از آن پرهيز مي‌کردند.( 4 )

در اينجا روايتي وجود دارد كه مي‌توان آن را معتبر به شمار آورد، وآن اين‌كه نسبت بني‌قينقاع به بني‌اسرائيل مي‌رسيده است. اين مطلب را در سخن مخيريق، كه گفته شده، او از بني‌قينقاع بوده است، در مي‌يابيم.( 5 ) او دانشمندي يهودي بود كه

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سمهودي، وفاء الوفا، ج1، ص157

2 . طبري، تاريخ، ج 2، ص 279 ؛ سمهودي، همان مصدر، ج 1، صص 278 و 279

3 . طبري، همان مصدر، ج 2، ص 481 ؛ مطهري: التعريف، ص 19 ـ 20

4 . ابن خلدون: تاريخ، ج 1، ص 337 (چاپ بولاق. 1284 هـ) ؛ جواد: المفصل. ج 6، ص 536

5 . ابن حجر: الاصابه، ج 3، ص 393

41

اموال خويش را، كه شامل هفت باغ بود، در اختيار پيامبر (صلّي الله عليه وآله) گذاشت و حضرت نيز آن باغ‌ها را صدقه قرار داد.( 1 ) مخيريق در جريان جنگ اُحد حضور داشت و در آن جنگ به شهادت رسيد. پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) دربارة او فرمود: «مخيريق سكّان‌دار يهود و سلمان سكّان دار فارس و بلال سكّان دار حبشيان است.»( 2 ) و نيز گفته شده كه حضرت فرمودند: «مخيريق بهترينِِِ يهود بود.»( 3 ) پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) در اينجا نام مرداني را كه اسلام اختيار كرده بودند، آورده و آنان را نسبت به نژاد و تبارشان معرفي كرده‌اند. درحالي‌كه اگر قصد آن داشتند ديانت آن‌ها را عنوان نمايند، مي‌فرمودند: مخيريق سكّان دار يهود و سلمان سكّان دار زردشتيان و بلال سكّان دار مسيحيان است. پيش از اين، اشاره كرديم كه ميان كلمة يهود، (بدون الف و لام)، كه منظور نسب( 4 ) است و اليهود (با الف و لام)، كه داراي دو صورت است؛ يعني هم به معناي نسب و هم ديانت،( 5 ) تفاوت وجود دارد.

تعدادي از تاريخ نگاران مسلمان اشاره كرده‌اند كه بني‌قينقاع از نسل حضرت يوسف (عليه السلام) بوده‌اند.( 6 ) در زبان وعادات بني‌قينقاع، همانندي با ساير يهوديان يثرب ديده نمي‌شود كه اين ظاهراً به مجاورت درازمدت آنان با قبايل عرب و نيز قطع رابطة آن‌ها با خويشاوندان يهودي خود در شام باز مي‌گردد؛ به‌طوري‌كه آنان بني‌قينقاع را همانند خويش در عقيده نمي‌دانستند تا آنجا كه آنان را يهودي به شمار نمي‌آوردند؛ زيرا تسليم احكام تلمود نبودند.( 7 ) عامل گوشه‌گيري يهود يثرب و دوري آنان از خويشاوندانشان در شام و كنار گذاشتن بسياري از عادات و رسوم يهوديان را، در وضعيت هجرت آنان به جزيرة العرب مي بينيم. حال چه به دوران حضرت موسي (عليه السلام) ( 8 ) بازگردد و يا در دوران بخت نصر كه سرزمين آنان را درشام مورد دستبرد و حمله قرار داد.( 9 ) هجرت يهود به يثرب، با بروز اختلاف ميان آنان و عموزادگان خود در شام همراه بوده است. اين حقيقت را از سخن ابن شبه به هنگام اشاره به سفر حج حضرت موسي (عليه السلام) و هارون، به‌دست مي‌آوريم. او مي‌گويد: «حضرت موسي (عليه السلام) و هارون از مدينه عبور كرده و از يهود آن بيم داشتند. پس پنهاني از آن خارج گرديدند.»( 10 ) صرف نظر از درستي اين روايت، خود نشانگر آن است كه هجرت

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن حجر: الاصابه، ج 3، ص 393

2 . همان.

3 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 363

4 . سهيلي، الروض الأنف، ج 2، ص 291

5 . سهيلي، همان مصدر.

6 . سمهودي، وفاء الوفا ج 1، ص 164 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 2، ص 320

7 . ولفنسون، تاريخ اليهود، ص 13

8 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 157

9 . جواد، المفصل، ج 6، صص 517 و 518

10 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 161

42

يهود به مدينه، در نتيجة اختلافي بوده که ميان آنان و يهود شام به‌وجود آمده بود.

درصورتي‌كه اين مسأله را نپذيريم، بايد بگوييم كه يهود مدينه، به‌علت در اقليت بودنشان در سرزمين گستردة عربي، مصلحت خويش را در آن ديدند كه به‌عنوان اقليتي كه داراي هيچ‌گونه پشتوانة خارجي نيستند، خود را در اين محيط تازه، حتي به مقدار اندك تطبيق دهند تا اين‌كه در برابر عكس‌العمل ساكنان اصلي آن، كه معمولاً با بيگانگان از خود نشان مي دهند، در امان باشند.

اما در مورد روايتي كه اشاره مي‌كند هجرت يهود به يثرب بر اساس اعتقاد و ايمان آن‌ها به ظهور پيامبري عرب بوده و در كتابشان نويد آن داده شده است كه اين پيامبر در نقطه‌اي از اين سرزمين عرب، در دهكده‌اي كه نخل( 1 ) دارد، ظهور مي‌كند، و يهود آرزوي ديدار اين پيامبر را داشتند تا از او اطاعت و پيروي كنند،( 2 ) ما را بر اين مي‌دارد كه باور داشته باشيم يهود ايمان داشتنتد كه اين پيامبر به زودي در سرزمين عرب ظهور مي‌كند و بدون شك ـ در نظر آنان ـ اين پيامبر عرب بوده و يا حداقل به زبان عربي سخن مي‌گويد. از اين رو، آنان خود را آمادة پذيرش او كرده و فرزندان خود را با عادات و تقاليد عرب آشنا مي‌ساختند تا اين‌كه بتوانند نزد پيامبر موعود، مقام و مرتبتي داشته باشند. اين نرم خويي، دور از ويژگي‌هاي يهود به شمار مي‌آيد. دست برداشتن از سنت‌هاي خود و آميزش با جنس غيريهود، مواردي است كه ما را بر اين اعتقاد قرار مي‌دهد كه بنوقريظه و بني‌نضير ريشة عرب داشتند و همان است كه اشاره گرديد، آنان از قبيلة جذام به شمار مي‌آمدند.( 3 ) همچنان‌كه اين عوامل انگيزة ورود گروه‌هاي عرب ديگري بوده است كه به يهوديت درآمدند و در پايان به يثرب هجرت كردند.

به‌نظر مي‌رسد سهل‌انگاري يهود يثرب و سرپيچي آنان از بعضي از احكام و دستورات تلمود( 4 ) به همراه آشفتگي و ناآرامي وضعيت در شام، به علّت دستيابي روميان بر آن سرزمين و پراكنده ساختن عبري‌ها، همه موجب‌گرديد كه سرزمين يثرب مركزي براي جذب يهود گرديده و آنان به بني اسرائيلي‌هايي كه در حجاز سكونت داشتند، پناهنده شوند.( 5 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . همان، ص 160

2 . سمهودي، همان مصدر.

3 . يعقوبي، تاريخ، ج 2، ص 49 و 52

4 . ولفنسون، تاريخ اليهود، ص 13

5 . سمهودي، وفاء الوفا. ج 1 ص 160 ؛ جواد، المفصل، ج 6، ص 518

43

هجرت‌هاي اخير يهوديان به يثرب، غالباً به صورت هجرت‌هاي محدود و يا به شكل خانوادگي بوده است؛ از اين‌رو، هريك به ديگر قبايل يهودي پناهنده شده و با آنان هم مسكن مي‌شدند. از آن‌ها مي‌توان به بني‌قصيص و بني ناغصه و بني هدل و بني‌عمرو و بنو‌معاويه و بنو زعوراء و بني زيد اللات و بني حجر و بني ثعلبه و ساكنين زهره و بني مرايه اشاره نمود.( 1 )

اين‌گروه از قبايل عرب، يهودي شده به شمار مي‌آمدند؛ زيرا نام‌هاي آن‌ها عربي بوده است. شايد قبايل يادشده در اصل يهودي بوده اند، ليكن تغيير نام و سنت‌هاي آنان با جرياني كه بر بني‌قينقاع اتفاق افتاده بود، يكي باشد. بنابراين، به اين باور مي‌رسيم كه اين قبايل، ملّيت يهودي داشته‌اند.( 2 )

اطلاعاتي كه از يهود مدينه در دست داريم، آن چنان نيست كه ما را به آمار تقريبي آنان برساند، ليكن با اين وضعيت، ما نبايد متوني را كه در اين زمينه وجود دارد و تا حدّي مي‌تواند ما را با آمار تقريبي يهوديان در مدينه آشنا کند، ناديده بگيريم.

در مورد افراد بني‌قينقاع ملاحظه مي‌كنيم كه افراد بالغ آن‌ها از مردان به حدود هفتصد مي‌رسيده است.( 3 ) با توجه به عدم آگاهي ما از تعداد زنان و فرزندان آن‌ها، چنين در نظر مي‌گيريم كه تمامي آن هفتصد نفر ازدواج كرده و به‌طور تقريبي براي هر زن و مرد، دو فرزند در نظر مي‌گيريم. در اين صورت مي‌توان گفت كه تعداد افراد بني‌قينقاع به حدود دو هزار و هشتصد نفر مي‌رسيده است.

همچنين آگاهي‌هاي ما از بني قريظه در حدّي نيست كه بتوانيم آمار دقيق آنان را روشن سازيم. روايات متعددي وجود دارد كه آنان ششصد يا هفتصد نفر بوده اند.( 4 ) اغلب در بارة آنان گفته شده: تعداد بني قريظه ميان هشتصد تا نهصد نفر بوده است.( 5 ) تفاوت ميان گفته ها اندك بوده و ميانگين آن هفتصد و پنجاه نفر است چنانكه واقدي نيز تعداد آنان را در اين حد دانسته است.( 6 )

طبق قاعدة پيشين، براي دستيابي به تعداد زنان و فرزندان آن‌ها، چنين برآورد مي‌كنيم كه افراد بنوقريظه سه هزار نفر بوده‌اند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سمهودي، همان مصدر. ج 1، صص 160 ـ 164. گفته شده است كه بني ناغصه گروهي از يمنيان بودند كه سكونت گاه آنان در شعب بني حرام بود تا اين كه عمربن خطاب آن ها را به مسجد فتح منتقل ساخت، (سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 163).

2 . اشاره گرديده است كه تعداد آنان شامل هفتصد جنگجو بوده است، (طبري، التاريخ ج 2، ص 480).

3 . طبري، همان مصدر.

4 . طبري، همان مصدر، ج 2، ص 488 ؛ ابن نجار، الدرة، ص 54

5 . ابن اسحاق، السيره، ج 3، ص 721؛ طبري، همان مصدر، ج 3، ص 488؛ ابن نجار، همان مصدر، ص 54.

6 . واقدي مي گويد، جبي بن أخطب به ابوسفيان بن حرب و قريش در ميان راهي كه با هم بودند مي گفت، قوم من قريظه با شما همراه هستند، آن ها گروهي پايدار بوده و تعدادشان هفتصد و پنجاه جنگجو مي باشد. (المغازي، ج 2، ص 454، چاپ اكسفورد).

44

اما در مورد تعداد مردان بالغ بني‌نضير، كه يكي از قبايل سه‌گانة بزرگ يهود درمدينه به شمار مي‌آمدند، آمار دقيق نداريم، ليكن ابن الحاج، متني را اشاره كرده كه مي‌توان به‌صورت تقريبي، از تعداد زنان وفرزندان بني‌نضير اطلاعاتي به‌دست آورد. نامبرده ضمن سخن دربارة تبعيد آنان از مدينه، آورده است: «آن‌ها به خيبر سپس شام و حيره حركت كردند و زنان و كودكان و جز اين‌ها را بر ششصد شتر سوار كرده بودند.»( 1 ) اين گفته، ما را بر اين باور مي‌رساند كه تعداد آنان نزديك به تعداد افراد بني‌قينقاع بوده است.

چنين مشهور است كه تبعيد بني‌نضير پيش از حادثة خندق اتفاق افتاده است و در آن هنگام تعداد مسلمانان بالغ بر سه هزار مرد بوده است.( 2 ) هنگامي كه پيامبر (صلّي الله عليه وآله) آنان را در محاصره قرار داد، عبدالله بن اُبيّ به بني‌قينقاع پيغام داد كه آمادگي دارد با دو هزار نفر از مردان خود به قلعه‌هاي آنان وارد شوند و در كنار آنان قرار‌گيرند.( 3 ) به‌نظر مي رسد كه عبدالله بن اُبي قصد آن داشته با اين حركت، توازني ميان دو نيرو به‌وجود آورد تا با قدرت مسلمانان، كه به سه هزار مرد جنگي مي‌رسيد، برابري نمايند.

اما دربارة ساير يهوديان، آگاهي‌هاي ديگري نداريم جز آن‌كه آن‌ها بيست و چند قبيله بوده‌اند.( 4 ) بهتر است اين سخن را بپذيريم كه امت يهود در يثرب تنها در سه اجتماع قبيله‌اي بزرگ بوده كه شامل بني‌قينقاع، بني‌نضير وبنو‌قريظه مي‌شده است. البته دور از گمان نيست‌كه در معرض قرار دادن اين تعداد از قبايل يهود، آن هم با اين شمار فراوان، قصد آن داشته‌اند كه خود را در گروه‌هاي گوناگون بروز دهند و گستردگي و نفوذ قبايل خود را تنها به بني‌قريظه، بني‌قينقاع و يا بني‌نضيركه به فرمان پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) از مدينه اخراج گرديدند، محدود جلوه ندهند. از اين رو، چنين نتيجه‌گيري مي‌شود كه درآن هنگام در مدينه يهوديان زيادي بودند و شمار فراواني از آنان به اسلام گرويدند و پيوندي با جامعة مدينه به‌وجود آوردند كه از آن پس، بخشي از نيرو و بنيان آن شناخته شدند. اين حقيقتي دور از گمان نيست؛ به‌ويژه آن‌كه در پيماني كه پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) پس از هجرت در مدينه نوشتند، از نام تعدادي از

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . رفع الخفاء، ص89

2 . طبري، تاريخ، ج 2، ص570

3 . ابن اسحاق، السيره، ج 3، ص 683 ؛ دياربكري، تاريخ الخميس، ج1، ص460

4 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 460

آمده است كه باقي مانده از يهوديان مدينه تا هنگامي كه اوس و خزرج بر آن ها فرود آمدند، عبارت بودند از، بني قريظه و بني نضير و بني ضخم و بني زعورا و بني ماسكه و بني قمعه و بني زيدااللات، كه از جماعت عبدالله بن سلام به شمار مي آمدند، و بني قينقاع و بني حجر و بني ثعلبه و ساكنين زهره و ساكنين زباله و ساكنين يثرب و بني قصيص و بني ناعضه و بني عكوه و بني مرايه.

(ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ج 7، ص 62).

45

يهود، كه به تيره‌هاي اوس و خزرج منسوب بودند، ياد کرده است و آن‌ها را در ميان امت، به همراه مؤمنان به شمار آورده‌اند.( 1 ) يهوديان در يثرب در يك منطقه فرود نيامدند بلكه به‌صورت پراكنده سكني گزيدند.

سمهودي به نقل از ابن زباله اشاره به سكونتگاه يهود در مدينه كرده و گفته است‌كه همة آنان در زهره، كه بزرگترين دهكدة مدينه به شمار مي‌آمده، سكونت اختيار كرده بودند.

بني‌نضير در وادي مذينيب، واقع در منطقة عاليه فرود آمدند و سكونتگاه‌هايي در آن براي خود ساختند. آن‌ها نخستين افرادي بودند كه در عاليه، اقدام به حفر چندين چاه کردند و ثروتي از اين راه به‌دست آوردند.( 2 ) سپس برخي از قبايل عرب بر آن‌ها فرود آمده و با يكديگر همكاري كردند و قلعه‌ها و خانه‌هايي را در آن بنا نمودند و به ثروت‌هايي دست يافتند.( 3 ) آنچه كه سمهودي از بناي قلعه‌ها و خانه‌ها در بني‌نضير ياد كرده، در حقيقت پس از فرود آمدن برخي قبايل عرب بر آن ها بود و سبك آن ساختمان‌ها، نشان از روش ساخت وساز عرب‌ها دارد.( 4 ) به ويژه آن‌كه اغلب قبايل عرب، كه به بني‌نضير وارد شدند، مردمي از يمن؛ همانند بني جزماء بودند كه به جزمي شهرت داشتند( 5 ) و بني انيف و مربد ازبلي و بني معاوية بن حارث بن بهثة بن سليم از قيس عيلان( 6 )، و بني ناغصه( 7 ) به شمار مي‌آمدند. بعيد به‌نظر نمي‌رسد كه عرب‌هاي مهاجر ياد شده، از يمن سبك ساختمان‌سازي خويش را به يثرب آورده و يا از روش عمومي آن پيروي كرده باشند.

همچنين آمده است كه عماليق نخستين گروهي بودند كه در مدينه به كشاورزي پرداخته و نخلستان‌هايي به‌وجود آوردند و خانه‌ها و قلعه‌هايي را در آن، پيش از فرود آمدن يهوديان در شهر يثرب، به‌وجود آوردند.( 8 ) از اين مطلب مي‌توان فهميد كه عرب‌ها در مدينه، پيش از آمدن يهوديان، داراي آگاهي‌هايي در مورد بناي خانه‌ها و قلعه‌ها داشته‌اند وچنين نيست كه برخي مبناي قلعه‌ها در مدينه و ساير شهرهاي حجاز را تنها به يهوديان نسبت داده‌اند. آنان چنين ادعا كرده‌اند كه سرزمين‌هاي يادشده از سوي بسياري از اين عرب‌ها براي سكونت برگزيده نشده

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 350

2 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 161 ؛ ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ج 7، ص 61

3 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 161

4 . مدني (سيد عبيد)، أطوم المدينه المنوره، مقاله اي كه در مجله دانشكده ادبيات، دانشگاه رياض، 320، سال سوم، ص 220 به چاپ رسيد.

5 . ابن رشته، همان مصدر، ج 7، ص 62

6 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 162، اين قتيبه، المعارف، ص 85

7 . همان، ص 163. ابن رسته اشاره كرده است‌كه بني ناغصه گروهي از يهود بودند. (همان مصدر، ج7، ص62).

8 . ياقوت، معجم البلدان، ج 5، ص 84. لازم به تذكر مي دانيم كه در اين جا اشاره نماييم ميان وظيفه و كاربرد اُطم ها "كه همان قلعه ها و خانه هاي مرتفع بوده" (المعجم الوسيط، ج 1، ص 20) در مدينه با برخي از كاخ ها در يمن شباهت فراواني وجود داشته است. گفته شده است كه اُطم ها داراي سكوهاي بلندي بوده است كه بر پيرامون آن مسلط بوده و از روي آن چشم انداز زيبائي به اطراف دادشته است. اين علاوه بر آن بوده است كه بوسيله ديده باني از روي آن، خود را از حمله دشمن و كمينگاه آنان محافظت و دفاع مي كردند (انصاري، عبدالقدوس، آثار المدينه المنوره، ص 64). و نسبه به كاخهاي يمنيان اشاره گرديده است كه حميريان به علت ضرورت و اقدامي دفاعي در برابر حمله هاي بدويان اقدام به ساختن كاخها و قلعه هاي مستحكم و مرتفع زدند. (حتي، تاريخ العربب، ج 1، ص 75) همچنانكه آنان نيز از بامها و بلندي هاي كاخهاي خود بعنوان ديدگاه و گردشگاه استفاده كرده به طوري كه در بالاي برخي از كاخهاي يادشده را با سنگ مرم جهت نشستن و گرد هم بودن آزين نموده بودند. (ياقوت، همان مصدر، ج 4، ص 210، حتي، همان مصدر، ج 1، ص 75). مانند كاخ غمدان در صنعاء كه از آنِ ملك شرح يشرح بن كعب بوده است (ياقوت، همان مصدر، ج 4، ص 210). نامبرده در قرن اول پس از يلدد حكومت مي راند. (حتي، همان مصدر، ج 1، ص 74) از سوي ديگر ميان بناي أُطم ها و برخي از كاخ هاي يمن شباهتي وجود داشت؛ زيرا هريك از آن‌ها به شكل مربع بوده و داراي بامي بر آن بود (حتي، همان مصدر، ج 1، ص 75، مدني، سيد عبيد، أطوم المدينه المنوره، مقاله اي كه در مجله دانشكده ادبيات دانشگاه باهنر، م 3، ص 3 ص 214 به چاپ رسيد.)

46

بود؛ زيرا بيشترگروه‌هاي عرب در مكاني فرود مي‌آمدند و سپس به مناطق ديگر كوچ مي‌كردند.( 1 ) منطقة عاليه با شهروندان عرب ويهودش، چنان از متراكم شد كه ناچار به توسعه به سوي غرب و جنوب غربي قبا گرفت. گروه‌هايي از آنان؛ مانند بني‌قصيص و بني ناغصه، با بني انيف پيش از فرود آمدن اوس و خزرج بر آن‌ها، در قبا سكونت مي‌كردند.( 2 ) بني‌قريظه در خانه‌هاي خود، در عاليه، واقع در وادي مهزور فرود آمدند.( 3 ) برادران آن‌ها بني‌هدل و بني عمرو نيز با آنان همراه بودند.( 4 ) بني زعوراء در مجاورت مشربه امّ ابراهيم( 5 ) كه داراي قلعه‌اي بودند، فرود آمدند.( 6 ) اما بني قينقاع كه بني زيداللات نيز ميان آن‌ها به شمار مي‌آيند سكونتگاه خود را در پايان پل بطحان (جسر بطحان) در ادامة عاليه قرار دادند. در آنجا بازاري از بازارهاي مدينه قرار داشت. بني‌قينقاع پس از پل، در سمت راست شخصي كه از مدينه به سوي عاليه رهسپار بود، پس از گذشتن از پل، دو قلعه از آنِ خويش داشتند.( 7 ) خانه‌هاي آنان تا قبا امتداد داشت.( 8 ) همچنان‌كه مردماني از يهود در «شوط» و «عنابس» و «والج» و «زباله» تا «عين فاطمه» سكونت اختيار كرده بودند.( 9 ) مردم ساكن در شوط قلعه‌اي به‌نام «شرعبي» در اختيار داشتند. اين قلعه در جنوب ( 10 )«ذباب» بود و از آن پس، در اختيار بني‌جشم بن حارث بن خزرج اصفر، براران بني عبدالأشهل قرار داشت. ساكنين «والج» نيز در كنار قناة، اُطمي (قلعه‌اي) از آنِ خويش داشتند.( 11 ) يهوديان، صاحبان ثروت و مقام بودند؛ زيرا كه حاصلخيزترين زمين‌هاي مدينه را در اختيار داشتند. اين وضعيت زمينه را براي آنان فراهم ساخته بود كه روح برتري و تكبّر را بر ديگر عرب‌ها، كه در كنار آنان مي‌زيستند و هم پيمانشان بودند، داشته باشند.( 12 ) اوس و خزرج پس از به‌دست آوردن قدرت در مدينه و ايجاد رابطه با عموزادگان خويش در شام، به‌عنوان پشتيبانان خود بر ضدّ قدرت يهود، اقدام به خوار و ذليل كردن يهوديان نمودند.( 13 ) از اين رو، مالك بن عجلان، پس از كشته شدن پادشاه يهود «فطيون» خود براي جلب همياري، رو به سوي شام نهاد.( 14 ) به‌نظر مي‌رسد اين حادثه نزديك به زمان هجرت بوده است. گواه ما بر اين سخن آن است رواياتي كه اشاره به شاهدان جنگ احد ندارد، فرزندان مالك بن عجلان را در

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ولفنسون، تاريخ اليهود، ص 11، 113، 117

2 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 163

3 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 161، 163

4 . همان.

5 . هم اكنون مشربه ام ابراهيم كه محل سكونت ماريه قبطيه همسر پيامبر خدا| و مادر تنها فرزند ذكور پيامبر|حضرت ابراهيم(عليه السلام) بوده است بعنوان قبرستان شيعه بوده كه تا حدود نيم قرن پيش، شيعيان اموات خود را در آن دفن مي كردند و امروزه ديواري به پيرامون آن كشيده شده و نه تنها متوفائي را در آن دفن نمي كنند بلكه اجازه زيارت اهل قبور مدفون در آن كه گفته مي شود محل دفن مادر حضرت رضا كه همسر حضرت موسي بن جعفر(عليها السلام) نيز بوده در آن قرار دارد را نيز به كسي نمي دهند.

همچنين در اينجا مراد از مسجد بني قريظه ظاهراً مسجد نضيح بوده است كه در سال 1422 هـ يعني دو سال پيش از سوي متعصبان وهابي مسلك به غرض از ميان برداشتن آثار شيعه گري و مسجدي كه در ميانه شيعيان مدينه وجود دارد، تخريب و از ميان برده شد. "مترجم"

6 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 164.

مشربه ام ابراهيم، محلي در مدينه است كه در شمال مسجد بني قريظه در عاليه نزديك حرّه مشرقي در منطقه اي كه در ايام مطري به دشت معروف بوده است، واقع گرديده است. مشربه از آنِ اشراف بني قاسم بن ادريس بن جعفر برادر امام حسن عسكري(عليه السلام) مي باشد. (مطري، التعريف، ص 52).

7 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 164

پل بطحان، مكاني است كه در آن نقطه وادي بطحان گسترده شده كه از شمال ماحشونيه كه امروزه به مدشونيه مشهور است، آغاز مي گردد. پايان اين پل ميان چاه مراكشيه كه درآمد آن از آنِ خانواده عبدالعال مراكشي است و ميان چاه مشرطيه قرار دارد. در اينجا پل بياضه وجود دارد كه جايگاه خانه هاي بني بياضه به همراه بني حبين و بني دينار است. گفته مي شود شمال ماحشونيه نخستين مجراي وادي بطحان در اجتماع خود با وادي مذينيب و وادي فهرور است. اما بني قينقاع كه در متن آمده است هنگام پايان پل منظور آغاز بطحان در امتداد غرب ماحشونيه و غرب پل بطحان در آنجا بوده است.

(عياشي، المدينه بين الماضي والحاضر، ج 18 ـ 19).

8 . ابن اسحاق، السيرة، ج 2، ص 360 ـ 361 ؛ ابن كثير، البداية والنهاية. م 2، ج 3، ص 211

9 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 165

10 . همان ، ج 1، ص 165

11 . همان ، ج 1، ص 165

12 . همان ، ج 1، ص 182

13 . همان، ص 179

14 . همان ، ج 1، ص 179

47

جنگ بدر نام برده‌اند.( 1 )

غسانيان در شام به سرعت پاسخ تقاضاي اوس و خزرج را داده و در اين راستا لشكري به فرماندهي ابوجبيله به يثرب گسيل داشتند( 2 ) كه اين سپاه در دامنة كوه احد فرود آمد و نيرويي را به سوي يهود فرستاد و سيصد و پنجاه نفر از افراد جنگجو و مبارز آنان را به قتل رسانيدند.( 3 )

با چيره شدن بر بزرگان و سركردگان يهود، قدرت آنان رو به ضعف نهاد و نفوذشان از ميان رفت تا آنجا كه يهوديان خود هم ‌پيمانان اوس و خزرج شدند!( 4 )

يهوديان بعد از آن‌كه از به‌كار بردن زور بر ضدّ اوس و خزرج نا اميد شدند، حيله‌گري و توطئه‌هاي خود را بر ضدّ دو قبيلة ياد شده آغاز نمودند و آنچه خواستند در اين زمينه به مرحلة اجرا درآوردند كه در نتيجة اين توطئه‌ها، جنگ‌هاي گسترده‌اي ميان اوس و خزرج به‌وقوع پيوست و دو قبيلة يادشده را به ضعف و سستي كشانيد.( 5 ) تا اين‌كه جنگ بعاث پنج سال پيش از هجرت به‌وقوع پيوست،( 6 ) كه اين جنگ تمامي نيروي اوس و خزرج را فرسوده کرد؛ به‌طوري‌كه ناگزير به صلح گرديدند.( 7 )

يهوديان از صلح ميان اوس و خزرج به شدت بيمناك شدند. پس از آن بود كه ايمان خود به ظهور پيامبري تازه را به آگاهي آنان رسانيدند. يهوديان هيچگاه پيش بيني نمي‌كردند كه اوس و خزرج پيش از آن‌ها از پيامبر اسلام پيروي كنند.( 8 ) و به‌وسيلة او، بر آن‌ها چيره شوند. ليكن پيشي‌گرفتن اوس و خزرج نسبت به ياري رسانيدن پيامبر خدا، محمد (صلّي الله عليه وآله) و پيروي از او، يهود را به جبهه‌گيري در برابر حضرتش واداشت و آنان از ايمان و ياري او دست كشيدند. البته در ميان آنان افرادي بودند كه ايماني راستين به محمد (صلّي الله عليه وآله) آورده و مصالح دنيايي و يا شخصي، آنان را به ترديد نينداخت؛ مانند يامين‌بن يامين،( 9 ) و ميمون بن يامين اسقف،( 10 )و عبدالله بن سلام كه خود اسقفي والاتبار بود( 11 ) و از روي ايمان و اعتقاد، اسلام را پذيرا شدند.

از داستان اسلام آوردن عبدالله بن سلام، مي‌توان تصويري دقيق از زيربناي فكري يهود، زمان هجرت و شكل‌گيري اخلاق و تجارتشان با عقايد و ايمانشان و

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . واقدي، المغازي، ج 1، ص 167 (چاپ اكسفورد).

2 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 179

3 . همان، ص 182

4 . ابن حجر، الاصابه، ج 2، ص 269، 320 ؛ سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، صص181 و182

5 . سمهودي، همان مصدر، ج 1، ص 215، 216

6 . همان، ص 218

7 . ابن اثير، الكامل، ج 1، صص417 و 418

8 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 292

9 . ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 649

10 . همان، ص 471

11 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 360 ـ 361 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 649

48

خرج آن در راه مصالح شخصي و دنيايي را ترسيم نمود. اکنون متن يادشده را با استفاده از گفتة تاريخ نگاران مسلمان از ‌نظر شما مي‌گذرانيم.

عبدالله بن سلام در اين باره مي‌گويد: چون خبرِ آمدن پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) را شنيدم و از ويژگي‌ها و نام و شكل ظاهر او و نيز زماني را كه در انتظار ظهورش بودم، آگاه شدم، در آن هنگام در قُبا به سر مي بردم و خوشحال بودم ولي در ظاهر سكوت اختيار كرده بودم تا اين‌كه پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به مدينه قدم گذارد. هنگامي كه خبر ورود ايشان را شنيدم، تكبير گفتم. هنگامي كه عمّه‌ام صداي تكبيرم را شنيد، گفت: اگر دربارة موسي بن عمران خبري مي‌شنيدي، بر آن نمي افزودي. گفت: در پاسخش گفتم: عمّه! به خدا سوگند او برادر موسي بن عمران است و بر همان ديني برگزيده شده‌كه موسي مبعوث شد. گفت: پس به سوي پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) آمده و اسلام را پذيرفتم.

سپس به سوي خانواده‌ام بازگشتم و به آن‌ها فرمان دادم‌كه اسلام‌آورند واسلام خويش را از يهود پنهان داشتم وگفتم: اي پيامبر خدا، يهود قومي دروغگو هستند. آنان اگر به اسلام آوردن من آگاهي يابند، مرا دروغگو خوانده، ذليل مي‌كنند.( 1 )

پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به روحيه و طبيعت دروني يهوديان آگاهي داشت. از اين رو، ملاحظه مي‌کنيم هنگام تنظيم نظامنامة اجتماعيِ مدينه، يهود را در موقعيت مناسبي قرار داد تا اين كه از راه دوستي و هم‌پيماني با آنان و اقرار بر حقانيت دين و اموالشان، آنان را هدايت كرده و به سوي اسلام رهنمون سازد( 2 ) و از آن‌ها جز رعايت بي‌طرفي در جنگ‌ها و ياري دادن يكديگر، هنگامي كه دشمن به شهر حمله كند، درخواست ديگري نداشت.( 3 ) ابن اسحاق در اين باره مي‌گويد: ميان آنان پيمان ياري به همديگر بسته شد تا در برابر كسي كه با اهل اين پيمان درافتد بجنگند.( 4 )

تاريخ اين صلح، حدود پنج ماه پس از ورود پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به مدينه بود.( 5 ) اين قانون به صورت نامه يا نوشته‌اي بود از سوي محمد، پيامبر (صلّي الله عليه وآله) با مؤمنان و مسلمانان از قريش و يثرب و هركس كه از آنان پيروي كرده و به ايشان پيوستند و همراه آنان پيكار نمودند. آنان جدا از ديگر مردمان، امتي يگانه به شمار مي‌آيند.( 6 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 360 ـ 361 ، ابن حجر، الاصابه، ج 3، ص 649، 471

2 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 348

3 . نويسنده ناشناخته، في سيرة الرسول، صفحه شماره 12 (كتاب خطي اوقاف بغداد).

4 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 350

5 . نويسنده ناشناخته، همان مصدر، ورقه 12

6 . ابن اسحاق، السيرة، ج 2، ص 348

49

اين فرمان، يهوديان را به تعهّدي مالي، بيش ازآنچه‌كه ماليات پشتيباني مي‌ناميم، مجبور نساخت كه آن را در هنگام جنگ به همراه مؤمنان انفاق مي‌كردند.( 1 ) و آن‌ها را با مؤمنان يك امت به شمار آورده و يهود بر دين خود و مسلمانان بر دين خويش باشند.( 2 ) پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به دلجويي از يهود پرداخت و در اين زمينه به آنان فرمود: ايمان مسلمانان به خدا و پيامبرانش با اعتقاد آنان تفاوتي ندارد. در اين راستا تا دو ماه پيش از بدر نماز خود را به سوي بيت المقدس مي‌گزارد كه از اين پس رو به سوي كعبه نمود.( 3 )

طبري گويد: «به پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) اختيار داده شد كه بر هر سو تمايل دارد، رو به سوي آن نمازبگزارد، پس حضرتش بيت المقدس را برگزيد تا از اين راه، دل اهل كتاب را به‌دست آورد.»( 4 ) بيت المقدس شانزده ماه، قبلة پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) بود و به هنگام نماز صورتش را رو به سوي آسمان مي نمود، تا اين‌كه پروردگار صورت او را رو به‌سوي بيت الحرام گردانيد.( 5 ). ( 6 )

برخي معتقدند كه انتخاب بيت المقدس به‌عنوان قبله‌گاه، پس از هجرت به مدينه، به فرمان پروردگار بود.( 7 ) پيش از آن گروهي از مسلمانان، در روزهاي نخستين پس از هجرت، رو به سوي كعبه شدن هنگام نماز را والاتر مي پنداشتند.

در روايتي ازكعب بن مالك آمده است: «ما به همراه حاجيان قوم خود، رو به سوي حج و نماز گزارديم و دستوراتي آموختيم، و براءبن معرور، بزرگ و سرور ما نيز همراهمان بود. او گفت: به خداوند سوگند، ديدم كه اين خانه؛ يعني كعبه را در پشت سر خود قرار ندهم و به سوي آن نماز گزارم. گفت: پس پاسخ داديم: به خدا سوگند پيامبر ما به ما چنين دستوري را نداده است. او به سوي شام نماز مي‌گزارد و قصد آن نداريم كه با او مخالفتي کنيم. كعب ادامه مي‌دهد: پس هرگاه هنگام نماز مي‌شد، ما رو به سوي شام نماز مي‌گزارديم و او رو به سوي كعبه مي‌نمود.( 8 )

ليكن دل‌هاي روحانيان يهود پر از دشمني و حسد و كينه بود؛ زيرا پروردگار با انتخاب پيامبري از عرب، آنان را در جايگاه ويژه اي قرار داده بود( 9 ) در حالي‌كه يهوديان خود را فرزندان خدا مي‌شمردند. ( 10 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . همان.

2 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 350

3 . ابن سعد، طبقات، ج 1، ص 241 ؛ مالك، الموطأ، ج 1، ص 196؛ ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه 73 ـ 74،

ابن ظهيره، الجامع، ص 21 ـ 22. نيز اشاره گرديده است كه قبله در آغاز ماه هفدهم پس از ورود پيامبر| به مدينه از شام به سوي كعبه تغيير يافت. (طبري، جامع البيان، ج 2، ص 1 ـ 3).

4 . طبري، همان مصدر، ج 2، ص4

5 . طبري، همان مصدر.

6 . ابن رخداد پس از گذشت شانزده يا هفده ماه از هجرت روي داد و نشان از بحران روابط مسلمانان و يهوديان دارد. در ضمن بايد دانست كه تغيير قبله به كعبه، براي اعراب جزيره قابل توجه بود زيرا آنان اعتبار ويژه اي براي كعبه قائل بودند. البته اسلام اعتبار كعبه را در سوره هاي مكي و حتي در همين سوره بقره و پيش از آيات فوق مطرح كرده بود. اما اكنون با قبله شدن آن، زمينه جديدي براي جذب اعراب بوجود مي آمد. برخي از مفسران اين احتمال را داده اند كه به دليل جذب اعراب و علاقه خاص پيامبر خدا| به مسلمان كردن آن ها، آن حضرت علاقمند به تغيير قبله بودند. (مجمع البيان، ج 1، ص 227). با تغيير قبله فاصله ميان مسلمانان و يهوديان بيشتر گرديد كه موجب خشم و غضب آنان نير گرديد. بعدها يهوديان مسلمان شده اي چون كعب الاحبار مي كوشيدند فضيلت بيت المقدس را بيش از كعبه نشان دهند كه البته مورد انكار امامان شيعه(عليه السلام) به عنوان حافظان نسبت اصيل اسلام بود (امام باقر(عليه السلام) نقل كعب الاحبار را كه كعبه هر صبحگاهان بر بيت المقدس سجده مي كند سخن كذب دانستند، كافي، ج 4، ص 239 ؛ بحارالانوار، ج 46، ص 354).

(رسول جعفريان، سيره پيامبر خدا، ج 1، ص 420) "م"

7 . طبري، همان مصدر، ج 2، ص 5 ـ 4

8 . ابن قدامه، الاستبصار، صفحه 31

9 . همان.

10 . ابن اسحاق، السيرة، ج 2، ص 358 ؛ شلبي، التاريخ الاسلامي، ج 1، ص 254،

Holt P.M; The Cambridge History of Islam, vol. 1 p. 44

50

به نظر مي‌رسد، يهوديان كه خود چرخانندة زندگي اقتصادي و مالي در مدينه بودند، از اين‌كه مي‌ديدند با افزايش مهاجرين به مدينه، كه درميان آنان مردان بزرگي از اقتصاد و بازرگاني قريش و ثقيف وجود داشت، محوريت چرخانندگي در مدينه را از دست مي‌دهند، دچار ترس و واهمه گرديدند. آنان هنگامي‌كه احساس کردند پس از پيروزي جنگي و سياسي در روز بدر، قدرت اجتماعي مهاجرين افزايش مي يابد، واهمة بيشتري به دل راه دادند. از اين رو، در موقعيت‌هاي بعدي، اقدام به نقض عهد و پيماني کردند‌كه ميان آنان و پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) وجود داشت.( 1 )

يهوديان بدين وسيله قصد آن داشتند كه آن مركز را سست گردانيده و وضعيت آرام و رو به استحكام آن را، از راه به‌وجود آوردنِ شك و ترديد در جامعة مدينه، متزلزل سازند. در اين راستا، روش پيامبر (صلّي الله عليه وآله) چنين بود كه تا شخصي دشمني خود را آشكار نساخته باشد، با او از در مخالفت درنيايد. از اين رو، حضرت راه نرم‌خويي و ملايمت را در برابر يهوديان در پيش‌گرفت و آنان را با گواه هاي خودشان و نيز اشاره به‌آنچه كه در كتابشان دربارة پيامبري محمد (صلّي الله عليه وآله) آمده بود، به سوي خداوند دعوت مي نمود،( 2 ) تا آنجا كه خود در عبادت خانه‌هاي آنان، كه «مدراس» ناميده مي شد، حضور پيدا كرد و يهوديان را به سوي پروردگار دعوت نمود و به‌وسيلة آنچه كه در كتابشان وجود داشت، آنان را به گواهي مي‌گرفت.( 3 ) ليكن يهوديان همچنان درگناه و كژراهي باقي ماندند، تا آنجا كه خطر آنان، زندگي پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) را مورد تهديد قرار داد؛ به‌طوري‌كه ياران پيامبر (صلّي الله عليه وآله) از بيم صدمه رسانيدن به حضرتش، او را در حركت كردن شبانه در مدينه تنها نمي‌گذاردند.( 4 )

دشمني آنان از تعدّي به پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) گذشت و مسلمانان را نيز در برگرفت، تا آنجاكه مسلمانان را آشكارا مورد اهانت قرار مي‌دادند.( 5 ) آنان در اين حركت‌هاي پرخاش‌كننده، عبدالله بن اُبي را پشتوانة نيرومند خويش به شمار مي‌آوردند.( 6 ) از سوي ديگر آنان شجاعت وي را در ميان قبايل يهود، زبان‌زد قرار مي‌دادند.( 7 ) اما تجربه و شناخت پيامبر (صلّي الله عليه وآله) او را واداشت كه با شتاب، مانع از پيشرفت مقصود آنان شود. بنابراين، بني‌قينقاع را غافلگير ساخت و آنان را به محاصره درآورد و چيزي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 560، ص 682، 684، 700، 715، 21 ؛ بلاذري، الانساب، ص 308

2 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 385 ـ 389 ؛ ابن حجر، الاصابه، ج 2، ص 492

3 . طبري، جامع البيان، ج 3، ص 217

4 . ابن حجر، همان مصدر، ج 2، ص 226 ـ 227

5 . ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه 79 ؛ بلاذري، الانساب، ص 308 ـ 309

6 . بلاذري، همان مصدر.

7 . ابن الحاج، همان مصدر، صفحه 79

51

نمانده بود كه آنان را در ازاي خيانت و نقض عهد و پيمانشان، قتل عام نمايد.( 1 ) ليكن وضعيت چنين اقتضا کرد كه آن حضرت فرمان به تبعيد ايشان به سوي شام صادر کند و سرانجام يهوديان بني‌قينقاع در اذرعات( 2 ) فرود آمدند. آنان مجبور شدند زنان و فرزندان خود را به همراه برده و ثروت و نيز سلاح‌هاي خويش را در اختيار پيامبر (صلّي الله عليه وآله) قرار دهند.

پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) اجراي حكم يادشده دربارة يهوديان را، پس از آگاهي از حقيقت دشمني‌هاي يهود از سوي پروردگار، به مرحلة عمل در آورد. خداوند در اين باره مي‌فرمايد: {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ...} ( 3 )«كساني كه كافر شدند، براي آنان تفاوت نمي‌كند كه آنان را (از عذاب الهي) بترساني يا نترساني; ايمان نخواهند آورد.»

به‌طوري‌كه اشاره شد، اين آيه دربارة يهودياني است كه در دوران پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) پيرامون مدينه زندگي مي‌كردند و هشداري است بر عدم ايمان آنان به پيامبر و انكار وي، با اين كه نسبت به حضرتش آگاهي داشتند.( 4 )

بني‌نضير نيز دچار اشتباه بني‌قينقاع شده و با اعتماد بر عبدالله بن ابيّ، كه مردي سست و منافق بود، پيمان و عهد خويش را شكستند و در قلعه‌هاي خويش، با اميد از بهره‌گيري دوهزار نفر از جنگجويان وي، در برابر مسلمانان سنگر گرفتند.( 5 ) ليكن سرانجام نيز آنان مجبور شدند دارايي‌هاي خود را بر شتران بار كرده و بدون بردن سلاح‌هاي خويش، به شام تبعيد گردند.( 6 )

بني‌قريظه، لشكر احزاب محاصره كنندة مدينه را ياران خوبي براي خود برضدّ محمد (صلّي الله عليه وآله) پنداشتند، از اين رو، عهد خود را شكسته و با دشمنان مسلمانان پيمان بستند.( 7 )

پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) نقض پيمان از سوي بني‌قريظه در وضعيت سخت و حساس را، خيانتي بزرگ به شمار آورد و كيفر آنان را كشتن هفتصد و پنجاه جنگجوي آن تعيين کرد.( 8 ) پيامبر (صلّي الله عليه وآله) زنان و فرزندان آنان را زنده نگاه داشت و به‌عنوان اسير مسلمانان به شمار آورد.( 9 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . خداوند درباره يهود فرموده است، {الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي اْلأَرْضِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ} بقره ، 27

يعني، فاسقان كساني هستند كه پيمان خدا را، پس از محكم ساختن آن، مي شكنند; پيوندهايي را كه خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روي زمين فساد مي كنند; اين ها زيان كارانند. و نيز نظر كنيد به (طبري، همان مصدر، ج 1، ص 182 ـ 183).

2 . بلاذري، الانساب، ص 308 ـ 309

أذرعات، منطقه اي در سرزمين شام كه نيز يذرعات خوانده شده است. (حميري، الروض العطار، ص 19، همداني، صفته جزيرة العرب، ص 329).

3 . ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه 80.

4 . بقره،(6)

5 . طبري، جامع البيان، ج 1، ص 108

6 . ابن الحاج، همان مصدر، صفحه 88

7 . واقدي، المغازي، ص 291 ـ 292 (چاپ اول).

8 . طبري، تاريخ، ج 2، ص 488؛ ابن نجار، الدرة، ص 54،

ابن حجر، الأصابه، ج 2، ص 538. ابن اسحاق تعداد پيكارگران بني قريظه را در گفته خود كه افزون بر آن شمارش كرده است مي گويد: آنان ميان هشتصد الي نهصد نفر جنگجو بوده اند. (السيره، ج 3، ص 721).

9 . ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 201 ؛ ابن نجار، همان مصدر، ص 54

52

فرمان پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) دربارة بني‌قريظه و بني‌نضير و بني‌قينقاع، كه شامل كشتن و تبعيد بازماندگان بود، اقدامي سياسي و امنيتي به شمار مي‌آمد، كه امنيت جامعة اسلامي در مدينه آن را درخواست مي‌نمود و هيچ‌گاه ريشه در تعصبات مذهبي يا خوني نداشت. پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) پيش از آن، آزادي دين يهوديان را تضمين کرده بود( 1 ) و با آنان مانندکساني برخورد کردكه از طريق پيوندها و زناشويي خويشاوند شده بودند.( 2 ) اين فرمان شامل عناصر باقي مانده از يهوديان مدينه، كه برخي از آنان اسلام را پذيرا شده بودند و يا همچنان بر دين خود باقي بودند، نگرديد.

براي كامل شدن سخن دربارة يهود، به‌عنوان عناصر غيرمسلمان در جامعة مدينه، شايسته است به بررسي اين گروه از افراد و تأثير جريان اسلام در آن ها بپردازيم و چگونگي تأثيرپذيري در آن جامعه را مورد بررسي قرار دهيم.

يهوديان در جامعة مدينه، عناصري برتر از ديگر افراد غيرمسلمان، به شمار مي‌آمدند. پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) از آغاز هجرت به مدينه، سعي داشت يهوديان را بر پذيرش اسلام جذب کند و در اين راستا از هيچ كوششي دريغ نمي‌کرد؛ زيرا آنان خود گروهي بودند كه بعثت حضرتش را به اوس و خزرج پيش از مبعوث شدن پيامبر (صلّي الله عليه وآله) نويد مي‌دادند. از اين رو، پيامبر (صلّي الله عليه وآله) گروهي از مسلمانان، مانند معاذبن جبل و بشربن براء و داودبن سلمه را به ميان آنان گسيل مي‌داشت و نامبردگان به بهترين روش و به هدفِ جذب آنان به اسلام، به بحث و گفتگو مي پرداختند.( 3 ) پذيرش دعوت پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) از سوي يهوديان، بسيار اندك بود تا آنجا كه گفته شده، از بني‌نضير، غير از سعدبن وهب و سفيان بن عميربن وهب، هيچ‌كس اسلام را نپذيرفت.( 4 ) اين وضعيت بر ساير قبايل يهود نيز صدق مي کرد؛ زيرا تعداد اندكي از آنان دعوت اسلام را به‌صورت ايماني قلبي پذيرا گرديدند.( 5 )

در اين ميان، برخي از روحانيون يهود، به علت آشنايي پيشين‌آنان از نشانه‌هاي بعثت و نبوت، سريع‌تر از ديگران اسلام را پذيرفتند.( 6 ) از ميان اين روحانيان، عبدالله بن سلام( 7 ) بود كه مي‌گفت: صفت و نام و شكل ظاهري او (پيامبر) و زماني را كه چشم به راه او داشتيم، شناختم.( 8 ) از خانواده عبدالله بن سلام، فرزندانش

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 350 ؛ دياربكري، تاريخ الخميس، ج 1، ص 353

2 . واقدي، المغازي، ج 1، ص 410 ـ 412، (چاپ اكسفورد).

نويسنده ناشناخته، في سيرة الرسول، صفحه 2

3 . ابن اسحاق، السيرة، ج 2، ص 389 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 473

4 . ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 473

5 . ابن عبدالبر، الاستيعاب (ضميمه الاصابه، ج 1)، ص 68،

ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 222، 231، ج 2، ص 400

از گروه يهوديان، تنها افرادي كه اسلام آوردند عبارتند از، جبل بن جوال بن صفوان بن بلال بن أسرم بن اياس بن عبد غنم بن جحاش بن محاله بن مازن بن ثعلبه بن سعدبن ذبيان شاعر ذبياني سپس ثعلبي كه يهودي بوده و اسلام آورد. (ابن حجر، ج 1، ص 222)، و جريح اسرائيلي. (ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 231) و ثعلبه بن سعيد، و اسيدبن سعيد و اسدبن عبيد، كه افرادي از هدل به شمار مي آمدند. نامبردگان در شبي كه فرمان پيامبر خدا| بر بني قريظه صادر گرديد، مسلمان شدند. (ابن اسحاق، همان مصدر، ج 3، ص 719، ابن عبدالبر، همان مصدر، ج 1، ص 68، ابن اثير، أسدالغابه، ج 1، ص 69 ـ 70)، و نيز زيدبن سعيد يكي از روحانيون يهود بود كه اسلام را پذيرا گرديد. اغلب اين افراد از دانشمندان و ثروتمندان يهود به شمار مي آمدند كه اسلام را قلباً پذيرا گرديدند. (نووي، تهذيب الاسماء واللغات، ج 1، ص 204).

6 . ابن حجر، الاصابه، ج 1، ص566

7 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 360 ـ 361 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 649

8 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج2، صص360 ـ 361 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج3، صص211 و 212، 649

53

محمد،( 1 ) يوسف( 2 ) و برادرانش سلمه،( 3 ) ثعلبه( 4 ) و سلام بن اخته( 5 ) اسلام آوردند.

از احبار و روحانيون يهود نيز اين افراد به محمد (صلّي الله عليه وآله) ايمان آوردند: يامين بن يامين، ميمون بن يامين،( 6 ) زيدبن سعنه( 7 )، يا سعيه( 8 ) كه مي‌گفت: هيچ علامتي از نبوت وجود نداشت، مگر آن‌كه در سيماي محمد (صلّي الله عليه وآله) هنگامي كه او را نگريستم، آن ها را ديدم( 9 ) و عبدالله بن سالم( 10 ) و تمام بن يهودا( 11 ) و مخيريق، كه روحاني بني‌ثعلبة بن فطيون به شمار مي‌رفت.( 12 )

در ميان يهوديان، بني‌قريظه از بالاترين نسبت در پذيرش دين اسلام برخوردار بود؛ زيرا (پس از به قتل رسيدن مردان پيكارگر آنان) زنان و فرزندان آن‌ها در حكم اسيران مسلمانان به شمار مي‌آمدند.( 13 ) اغلب اين يهوديان مسلمان شده را نوجواناني تشكيل مي‌دادند كه شامل عفو پيامبر (صلّي الله عليه وآله) گرديده و به قتل نرسيده بودند.( 14 )

ابن حجر نام بيش از دوازده نفر قرظي مسلمان را آورده كه هريك از آنان يا از صحابه بوده و يا روايتي را از پيامبر (صلّي الله عليه وآله) نقل كرده‌اند.( 15 )

در دوران پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) ، مدينه همچنان داراي تعدادي نه چندان كم از يهود بود، كه بر دين خود باقي مانده بودند، همچون عبدالله بن صائد‌كه پدرش از يهوديان به شمار مي‌آمد ليكن خود نمي‌دانست كه وابسته به‌كدام قبيله بوده است. نامبرده در دوران پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به دنيا آمد و در طول دوران پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) به همراه خانواده اش در مدينه زندگي كرد.( 16 ) روزي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) از كنار او عبور نمودند، در حالي‌كه با كودكان مشغول بازي بود. نامبرده به مرحلة بلوغ قدم نگذارده بود و در دروان كودكي به سر مي‌برد ( 17 )

به باقي ماندة افراد يهود در مدينه، آزادي در دين و انجام مراسم ويژة مذهبي داده شد. همچنين، برخي از اين يهوديان به‌علت آگاهي و آشنايي به برخي از راه‌هاي پيرامون مدينه، به‌عنوان راهنما از سوي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) به‌كار گرفته شدند. اين در حالي بود كه هيچ‌يك از آنان را مجبور به ترك مدينه نساختند.( 18 ) در تاريخ آمده است كه برخي از اين افراد، در دوران خلافت ابوبكر اسلام را برگزيدند.( 19 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 379

2 . همان، ص 671

3 . ابن حجر، همان مصدر، ج 2، ص 65

4 . همان، ج 1، ص 199

5 . همان، ج 2، ص 59

6 . همان، ج 3، ص 659، 671

7 . همان، ج 1، ص 566

8 . نووي، تهذيب الاسماء واللغات، ج 1، ص 204

9 . ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 566

10 . همان، ج 3، ص 671

11 . همان، ج 1، ص 183

12 . ابن اسحاق، همان مصدر، ج 2، ص 359

13 . ابن حجر، الاصابه، ج 1، ص 519، ج 3، ص 297

14 . بلاذري، فتوح البلدان، ج 1، ص 23 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 287

15 . اين افراد عبارتند از، عمارة بن سعد. (ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 81)، و ابوثعلبه (ابن حجر، همان مصدر، ج 4، ص 30)، و كثيربن سائب (ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 286)، و كعب بن سليم بن أسد، و زبيربن عبدالرحمن بن زبير، و رفاعه، و عطيه فرزندان قرظه، و رافع قرظي، و رفاعه بن سموأل، و اسد و اسيد فرزندان كعب، و ثعلبة بن ابي مالك (ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 201، 501، 518، 519، 584، ج 3، ص 297).

16 . ابن حجر، همان مصدر، ج 3، ص 133 ـ 135

17 . همان.

18 . ابن حجر، الاصابه، ج 1، ص 187

19 . همان.

54

در ميان جوانان يهود، افرادي بودند كه به پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) خدمت مي‌كردند و پيامبر (صلّي الله عليه وآله) نيز به هنگام بيماري آنان، از ايشان عيادت به عمل مي‌آورد.( 1 ) در مدينه يهوديان را با ديدة هم‌پيمان مي‌نگريستند كه از عدل و انصاف در جامعه برخوردار بودند( 2 ) و در اجتماع مدينه از زندگي مالي و اقتصادي نيكويي برخوردار بودند.( 3 )

به‌نظر مي‌رسد كه تبعيد بني‌قينقاع و بني‌نضير و كشتن مردان بني قريظه تأثير فراواني بر تعداد يهوديان مدينه نگذاشت؛ زيرا آنان بيست و چند قبيله بودند كه در مدينه زندگي مي‌كردند.( 4 ) همچنانكه فعاليت آنان را نسبت به بازيابي جايگاه نفوذ و قدرتشان در مدينه، تضعيف نگردانيد. پيوند و دوستي ميان اوس و خزرج موجب نگراني و واهمة بازماندگان يهود مدينه شده بود. آنان توطئه‌ها و تفرقه افكني‌هاي خود را در ميان اوس و خزرج آغاز كردند؛ از آن جمله، داستان شاس بن قيس است. او مردي يهودي بود. روزي از كنار جمعي از اوس و خزرج كه در حال گفتگو با يكديگر بودند، گذشت. دوستي ميان اوس و خزرج، پس از آن همه دشمني‌ها موجب خشم و غضب وي‌گرديد. پس، از جواني يهودي كه همراه او بود، خواست ميان آنان رفته و جنگ بعاث را به يادشان آورد.( 5 ) چيزي نمانده بود كه اين توطئه فتنه‌اي را به‌وجود آورد، ليكن با آگاهي پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) از آن، و دخالت در آن، فتنه خاموش گرديد.( 6 )

وجود اين تعداد از يهوديان و ديگر هم‌پيمانان در مدينه، پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) را بر آن داشت كه عُشريه (ماليات يك دهم) را توضيح داده و مقرر نمايند كه اين مقدار ماليات تنها بر يهوديان و مسيحيان واجب بود و مسلمانان از پرداخت آن معاف بودند.( 7 ) اين مطلب ما را بر اين هدايت مي‌كند كه دربارة ديگر گروه‌هاي ديني غير از يهودي در مدينه، به‌صورت فشرده به سخن بپردازيم.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . همان، ج 2، ص 430

2 . همان، ج 1، ص 366، 483

3 . همان، ج1، صص 366، 483، ج 3، ص 393 ؛ بلاذري، فتوح البلدان، ج 1، ص 18، 25 و 26

4 . سمهودي، وفاء الوفا، ج 1، ص 265

5 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 396 ؛ ابن حجر، همان مصدر، ج 1، ص 87

6 . ابن اسحاق، السيره، ج 2، ص 397 ؛ ابن حجر، الاصابه، ج 1، ص 87

7 . ابن حجر، همان مصدر، ج 4، ص 16